



خیلی نترسیم از اینکه کلمه اصل خارجی داشته باشد

گفت و شنیدی با دکتر پرویز ناتل خانلری

* وزن یکی از وسایلی است
که شاعر از آن برای بیان
مقصودش استفاده می‌کند...
حالا اگر شاعری نخواهد از
این وسیله بسیار مفید و مؤثر
استفاده کند، خودش مختار
است. اما توقع زیادی نداشته
باشد که ما حتماً خوشمان
بیاید.

دکتر پرویز نائل خانلری، شخصیت ممتاز نسل دوم از استادان قلد اول دانشگاه تهران، بیش از نیم قرن به فرهنگ، ادب و زبان فارسی خدمت کرده و این خدمت کم‌مانند، برای او شهرتی به‌سزا نه تنها در ایران که در دیگر ممالک فارسی‌زبان و نیز در بین ایران‌شناسان فراهم آورده است.

زندگی دکتر خانلری دو وجه مشخص دارد. یک وجه کم‌رتنگ سیاسی و یک چهره درخشان فرهنگی. اغراق نیست اگر گفته شود کارهای سیاسی او در برابر خدمات فرهنگی، چونان قطره‌ای از رودی است و «فضل جای دیگر نشیند». از این رو در این گفتگو آدینه را با بخش سیاسی زندگی استاد سروکاری نیست. آنچه انگیزه ما برای این گفتگو بوده، چهره بی‌گفتگوی فرهنگی و ادبی استاد خانلری و عمری خدمات انکارناپذیر او در وجوه گوناگون تألیف و تحقیق در زمینه‌های زبان و ادب فارسی است.

این گفتگو در دو بخش تنظیم شده است: نخستین بخش به زبان فارسی، هجوم واژگان بیگانه، چگونگی برخورد با این مسأله، جایگاه زبان فارسی در آینده، وزن در شعر فارسی و شیوه نگرش به شعر نو می‌پردازد که در همین شماره می‌خوانید. بخش‌های دیگر به تصحیح متون و مہستر و درخشانتر از همه تصحیح دیوان حافظ که برخی فضلا «نسخه نهایی» اش خوانده‌اند و نیز مجله سخن و خاطرات استاد از همکاران سخن و بزرگانی چون نیما، هدایت، دهخدا، مینوی و... مربوط می‌شود که صرفاً برای پرهیز از تطویل کلام در شماره آینده انتشار خواهد یافت.

با تشکر از استاد خانلری که ساعتها وقت گرانبهای خود را، در عین بیماری و شکستگی پا، در اختیار آدینه گذاشته‌اند، این نکته گفتنی است که از سوی آدینه سه تن در این گفت‌وشتون شرکت داشته‌اند: سیروس علی‌نژاد، کاظم سعادت اشکوری و فرج سرکوهی. جای آن است که از آقای مهندس هوشنگ طاهری که برای انجام این گفتگو آدینه را یاری کرده و در بخشهایی از مصاحبه به‌صورت فعالی شرکت داشته‌اند، سپاسگزاری کنیم.

تحریریه آدینه

*** در مورد اصطلاحات علمی، مخصوصاً وقتی که کار به جاهای تخصصی می‌رسد، غالباً به نظر من می‌آید که نباید نگران آن باشیم که معادل فارسی پیدا کنیم.**



*** باید اقرار کنیم که ما از پیشوایان دنیای جدید نیستیم. یعنی ما به آن دوره‌ای که یک فرهنگ توسعه پیدا می‌کند و در ممالک دیگر نفوذ می‌کند، نرسیده‌ایم.**

در این مورد اظهار عقیده جزئی بکنم. آما تو ریم. متفنن هستیم همه ما در این باب. هر کسی به حد خودش در این تفنن پیش می‌رود. شاید اگر قبلاً می‌دانستیم که چه مسائلی مطرح می‌شود، لاقلاً فکر می‌کردیم به موضوعات. ولی خوب این فرصت به دست نیامد. برای اینکه خط سیر سخنان را به دست بیآوریم، باید به این توجه کرد که استقلال زبان چیست. اگر یک زبان مشترک باشد با یک زبان دیگر در یک سلسله از لغات، این کافی است که خیال کنیم آن زبان مستقل نیست، که جیره‌خوار است یا وابسته به یک زبان دیگر است؟ باید ببینیم که استقلال زبان چه معنی دارد و تا چه اندازه تأثیر زبانی در زبانهای

می‌گیریم، طبعاً زبان ما هم اسمها و اصطلاحات را قرض می‌گیرد. اگر رشد علم و تکنولوژی در آنجا و فقر فرهنگی در اینجا، همچنان ادامه یابد، دیری نخواهد پایید که زبان ما انباشته از واژگان و اصطلاحات بیگانه خواهد شد و از آن جز ساخت چیزی نخواهد ماند. تکلیف ما فارسی‌زبانان چیست و چه باید بکنیم که زبانمان به عنوان یک میراث بزرگ فرهنگی و علقه مشترک ملی حفظ شود؟

- گمان نمی‌کنم در فرصت کمی که داریم بتوانیم در این باب حتا به اختصار حرف بزنیم. بنده صلاحیت کافی ندارم که

برخی عنوان می‌کنند که فقر زبان فارسی، به‌ویژه فقر واژگان فارسی، در واقع از فقر فرهنگی برمی‌خیزد. یعنی این زبان فارسی نیست که فقیر است، فرهنگ ایران است که دچار فقر است. وقتی در جامعه غربی، فرهنگ، علم و تکنولوژی برسد می‌کند، پدیده‌های صنعتی، اختراعات، ابداعات، اکتشافات، نامها و ترکیبات و اصطلاحات خود را در همان زبان می‌یابند. وقتی در جامعه‌ای چیزی ساخته شد، زبانش در نمی‌ماند که اسمش را بسازد، اصطلاحش را بسازد، ولی ما وقتی خودمان نمی‌سازیم و اصل پدیده‌ها را قرض

دیگر، یا داخل شدن قسمتی از واژگان (مجموعه vocabulary) زبانی در زبان دیگر و مشترک بودنشان مضر است یا مفید، وضعیت ما در زبان فارسی، در این روزگار به نظر می‌رسد که وضعیت بفرنجی است، البته نه اینکه نظیر ندارد. از این جهت بفرنجی است که چندین امر مختلف در آن دخالت دارد. ناچار باید اقرار کنیم که ما از پیشوایان دنیای جدید نیستیم. یعنی ما به آن دوره‌ای که یک فرهنگ توسعه پیدا می‌کند و در ممالک دیگر نفوذ می‌کند، نرسیده‌ایم. فعلا نوبت ما نشده است. بد نیست حقایق را درست آن طور که هست بیان کنیم، تا اینکه ماستمالی کنیم و تعارف به خرج همدیگر بدهیم. ما در وضعی گرفتار هستیم که در جاهای دیگر دنیا فرهنگهای بسیار پیشرفته‌ای وجود دارد و ما هم ناچار - اگر نخواهیم لجن‌بازی بکنیم - باید از آنها پیروی کنیم و با آنها هماهنگ بشویم. این عنوان شماره دوم مجله سخن - اگر اشتباه نکنم چهل و چند سال پیش - است. گفتگو این است که با دنیا هماهنگ شویم.

این هماهنگی اشکالاتی دارد که بایستی قبلا بدانیم. از جمله اینکه حاصل تجربیات ملتی را - که به هزار زحمت و خون دل حاصل شده - نمی‌شود به‌عجله و یک‌دفعه و درست گرفت و استفاده کرد. باید قبلا استعداد استفاده کردن هم داشته باشیم. وضعیت بسیاری از جاهای دیگر هم همین طور است. ما به تعداد زیادی از لغات جدید در قسمتهای علمی و فنی احتیاج داریم. شمار لغاتی که مورد احتیاج ما خواهد بود، ولو یک بار در سال، خیلی زیاد است. در کتابی درباره زبان خواندم که اسم خانواده‌های حشرات دو یاله چهل هزار تاست، یک مثال نزدیکی برتیم. همراه دوست دانشمند و فاضلم مجتبی مینوی، یا اتمبیل، جایی می‌رفتم. گفتگوی ما درباره لغات تازه‌ای بود که در مورد اتمبیل به آن احتیاج داریم. مرحوم مینوی گفت: «این چیز صهی نیست که، ده بیست تا کلمه است». بنده راننده‌ام را که کوره سوادی داشت مامور کردم کلماتی را که به درد رانندگی و این رشته از کار می‌خورد، یادداشت کند. تا ۲۵۰ لغت به من داد که مربوط به اتمبیل بود. بعضی از اینها، عین کلمه خارجی است مثل «یاتاقان». بعضی فارسی است که نوع طبیعی مردم آنها را ساخته است. مثل «سگدست» و از این قبیل. غرض اینکه کار خیلی سنگین است، اما اگر برای هر کاری مقد درستی در پیش گرفته شود، ممکن است خیلی از اشکالات رفع شود. نکته اول این است که خیلی ترسیم از اینکه کلمه اصل خارجی

داشته باشد. لفظ همین که برای جامعه‌ای قابل فهم بود، کافی است که جزء زبان آن جامعه به حساب آید. از این نکته که بگذریم، می‌رسیم به اینکه موارد احتیاج ما چیست. متأسفانه، اغلب اوقات، کوششهایی که در این راه کرده‌ایم، ناقص یا گاهی غیر لازم بود. احتیاجهای اولیه‌ای که رفع آنها خیلی آسان است، ولی رفع نکرده‌ایم. برای اینکه تشکیلات یا ازگانیزاسیونی نداریم که درست این مطلب را تعقیب کند. از خصیصه‌های ما ایرانیها یکی این است که حرف یکدیگر را قبول نداریم و سعی می‌کنیم، ولو اینکه میل باطنی ما نباشد، حرف دیگری را انکار کنیم و به همین دلیل غالباً توافقی حاصل نمی‌شود. برای مثال، من در وزارت فرهنگ که بودم، سمیناری



تشکیل دادم از دبیران و معلمان زبان فارسی، که اقلاً برای رسم الخط کتابهای فارسی وزارت فرهنگ، تکلیف بچه‌ها را روشن کنند که مثلا «به» را سر کلمه بعد بچسبانیم یا نجسبایم و مسائل دیگری به همین اندازه جزئی و کم‌ارزش. اما نشد و با وجود اینکه، همه ظاهراً الحز موفقیت داشتند، هر کدام راه دیگری پیش گرفتند و نشد که نتیجه بگیریم. مثال دیگر آنکه ما با نامهای خارجی اعم از اسم جغرافیایی، اسم اشخاص و... سر و کار داریم که خواه ناخواه در کارمان به آنها احتیاج داریم. هنوز نتوانسته‌ایم بر سر وجوه مختلف تلفظ اسم خاص توافق کنیم که مثلا ارسطو، آریستوت، ارسطاطالیس، کدام را باید به کار برد. حل این مساله آسان است. باید مجموعه لغات اسم خاص تهیه کرد. در ممالک دیگر این کار را کرده‌اند. به هر حال، چیزی که بنده با آن موافق نیستم، این است که کلمه تازه‌ای را در غیر مورد لزوم جعل کنیم. در مورد اصطلاحات علمی، مخصوصاً وقتی که کار به جاهای تخصصی می‌رسد، غالباً به نظر من می‌آید که نباید نگران آن باشیم که معادل فارسی پیدا کنیم. اسم خانواده حشرات دو باله چیزی نیست که مورد احتیاج همه افسراد باشد. پنج نفر یا ده نفر متخصص ایسن

رشته هستند و کار خودشان را انجام می‌دهند. اگر این راست است که ۴۰ هزار اسم خانواده حشرات داریم، لازم نیست که همه را به فارسی سره نقل کنیم. به نظر بنده اینها لغت نیست. علائم است. اسمهای خیلی دقیق و خاص را جزو زبان جاری و عادی نباید حساب کرد. امری است مربوط به یک عده متخصص که کار خودشان را می‌کنند. بنابراین بارمان را خیلی سنگین نکنیم و فکر این را نکنیم که دنیای امروز در علم و فن چنان پیش رفته که اگر بخواهیم به فکر آن بیفیم که همه لغات تازه را به فارسی تبدیل کنیم، گمان می‌کنم که خودمان از سخافت این فکر، دیوانه خواهیم شد.

به نظر می‌رسد دشواری اساسی در بخش علوم و تکنولوژی و زبان علمی است. پزشکی، کامپیوتر، علوم فضایی، ارتباطات و همه علوم دیگر در نقاط دیگر جهان رشد می‌کنند و واژگان و اصطلاحات مربوط به آنها از سر نیاز وارد زبان فارسی می‌شوند. بنابراین پس از مدتی، ممکن است ما در جامعه‌ای زندگی کنیم که زبان سره‌ای نخواهد داشت. درست است که زبان فارسی در این

*** خیلی ترسیم از اینکه کلمه اصل خارجی داشته باشد. لفظ همین که برای جامعه‌ای قابل فهم بود، کافی است که جزء زبان آن جامعه به حساب آید.**

مردم خواهد ماند، ولی فقط برای بیان مفاهیم معمولی از آن استفاده خواهد شد و در جامعه علمی و در بین دانش‌آموختگان کاربرد موثری نخواهد داشت. مشکل در واقع همین جاست. اگر ساختن واژه‌ها را رها کنیم، حضور زبان فارسی در بسیاری از بخشهای علوم از میان خواهد رفت. اگر رها نکنیم، چه بکنیم. ظاهراً کار دیگری از دست ما ساخته نیست. بنابراین آیا درست نیست به این نتیجه برسیم که پس از مدتی زبان فارسی تنها برای کوچ و بازار خواهد ماند و در جامعه علمی جای نخواهد داشت؟

بله، ولی نه به این غلظت. يك زبان علمی و شاید درسی داریم و يك زبان عادی. این مشکل برای ما و برای بسیاری از معالک دیگر هم مطرح است. در کتابی دیدم که يك استاد آمریکایی درباره زبانهای اقلیتهای قفقازی مطالعاتی کرده است. در قفقاز زبانهای متعددی وجود دارد که از يك خانواده هم نیستند. متکلمین برخی از آنها ده دوازده هزار نفرند. در اصطلاح علمی، به اینها زبانهای «آزیاتیک» می‌گویند که با «آزیاتیک» فرق داشته باشد. مطالعات این استاد درباره جوامع دو زبانی است که مفید است یا مضر، عملی است یا غیرعملی. مساله این است که در چنین قومهایی، کودک زبان مادریش را یاد می‌گیرد و خواه ناخواه گرایش پیدا می‌کند به اینکه با زبانی که دامنه وسیعتری دارد، سر و کار داشته باشد که بتواند پیشرفت کند. حالا وضعیت ما این طور است. عده زبانهای مختلفی که در دنیا هست خیلی زیاد است. تا سه هزارتا می‌گویند. مسلماً همه دلشان می‌خواهد که زبان خودشان زبان علمی و تعلیماتی باشد، اما این نمی‌شود. حال که نمی‌شود چه باید کرد. پیشنهاد آن آمریکایی گرچه خیلی جنبه پراگماتیسم داشت، یعنی خیلی نتیجه عملی را در نظر گرفته بود، اما

فرهنگستانها هم مقابله با سيل واژگان خارجی بوده، کوششهای پراکنده‌ای نیز این سو و آن سو در این زمینه وجود داشته است. بسیاری از واژگان ساخته و پرداخته فرهنگستان و دیگران نه تنها در متون حتماً در میان مردم جا افتاده است. اکنون، در پایان يك مرحله از تلاشها و پیش از تشکیل فرهنگستان دیگری که خبر آن شنیده می‌شود، به نظر استاد این کوششها چه اندازه در غنی کردن زبان فارسی تأثیر داشته و چه مقدار در ایجاد هرج و مرج؟

- از جمله کارهایی که بنده کردم تهیه



مجموعه‌های اصطلاحات علمی بود. يك کتاب اصطلاحات علمی شامل قریب به ۱۴ هزار لغت. دو کتاب اصطلاحات پزشکی و چند جلد کتاب دیگر، به هر حال، از وقتی که وارد میدان شدم، نگران این مساله هم بودم و آنچه از دستم برمی‌آمد کردم. بیشتر از این میسر نبود. مخصوصاً سعی من بر این بود که سه واژه‌نامه‌ها یا دیکشننری‌هایی که تهیه می‌کنم، حتی الامکان معادل خارجی را به يك زبان زنده هم بچوبیم. از آن جمله اصطلاحات نفت را تهیه کردم با ذکر معادل روسی. البته من به اندازه وسعم و طاقتم و وقتم این کار را کردم.

اما در مورد فرهنگستان، متأسفانه چاره‌ای نیست جز اینکه کمی عیب بگیریم و بگوییم کم کار شده است. اینکه خوب کار شد یا بد، بحث دیگری است. بحث اول این است که کم کار کرده‌ایم. گمان می‌کنم بیش از ۵۰ سال قبل که تازه از مدرسه درآمدیم، در دانشگاه انجمن اصطلاحات علمی درست کردم. اول کاری که کردیم این بود که کوشش کردیم که هر چه اصطلاح علمی در رشته‌های مختلف در کتابهای دانشگاهی به کار رفته، استخراج کنیم و موارد مختلف آن را هم ذکر کنیم. با نداشتن هیچ وسیله‌ای، این کار را

*** به نظر بنده کلمه مثلث یا سه گوشه هیچ فرقی ندارد و اگر ما وقتمان را صرف این نکنیم که دستور بدهیم از این پس مثلث نگویند، سه گوشه بگویند، وقت خودمان و وقت مملکتمان را تلف کرده‌ایم.**

رایی که داده بود این بود که در شوروی کار خوبی می‌کنند که با تدابیر مختلف، هم زبان مادری و هم زبان روسی را به بیجه یاد می‌دهند و در نتیجه مدتی که بگذرد زبان مادری فراموش می‌شود و نسل بعدی با دیگران هم‌زبان می‌شود. البته آنجا مملکتی است که همه اختیارات در دست هیات حاکمه است. در هر مملکتی نمی‌توان چنین روشی به کار برد.

هیچ شک نیست که ما فرصت زیادی نداریم که خیلی زیاد درباره اصطلاحات علمی، مته به خشخاش بگذاریم و باید از تجربیات دیگران استفاده کنیم.

مدهامت که کوششهای جدی برای معادل سازی در ایران آغاز شده است. دلیل اصلی تشکیل

در دو جلد منتشر کردم که حالا باید فایاب باشد، اما نتیجه‌ای که از این کار به دست آمد، قابل توجه بود. برای اینکه هر يك از استادان ما، در هر کشوری که درس خوانده بودند، واژگان زبان همان کشور را به کار می‌بردند. حاصل اینکه در مقابل هر اصطلاح خارجی ما پنج شش کلمه داشتیم. مثلاً استاد شیمی صنعتی در دانشکده فنی اصطلاحاتی به کار می‌برد که دانشجوی رشته شیمی صنعتی در دانشکده علوم به کلی با آن بیگانه بود. مقصود من در اقدامی که کردم این بود که يك وحدتی ایجاد کنیم. برای اینکه اصطلاحاتی که متداول می‌شوند، هر چقدر هم که از جهات مختلف بد باشند، به هر حال یکی بودن آنها شرط اصلی است. وقتی پنج اصطلاح برای يك کلمه داشته باشیم به کلی از خط خارج شده‌ایم. ضمناً فکر اینکه اصطلاحات علمی را فارسی سره بکنیم، فکر می‌کنم اطلاق وقت است. مضر است به جای اینکه مفید باشد. به نظر بنده کلمه مثلث یا سه گوشه هیچ فرقی ندارد و اگر ما وقتمان را صرف این نکنیم که دستور بدهیم از این پس مثلث نگویند، سه گوشه بگویند، وقت خودمان و وقت مملکتمان را تلف کرده‌ایم. برای اینکه به جای این می‌توانیم کار مفیدتری بکنیم.

استاد به رسم الخط اشاره کردند. حروف فارسی بیانگر تمامی صداهای زبان فارسی نیست. همین نقیصه‌سبب شده است که از سالها پیش بحث تغییر خط یا اصلاح آن، همواره در بین استادان زبان فارسی مطرح باشد. حروف کنونی فارسی، متأسفانه، هم در نوشتن و هم در خواندن، سبب اتلاف وقت می‌شود، مخصوصاً برای نوآموزان، و اگر تعداد کثیر دانش آموزانی را که هر سال یا به مدرسه می‌گذارند در نظر بگیریم، اهمیت مساله آشکارتر می‌شود. نظر استاد درباره تغییر خط یا اصلاح خط فارسی چیست و کدام را به صلاح می‌بینند؟

- بنده در جوانی سخت طرفدار تغییر خط فارسی بودم، به لائین. بعد که زمان گذشت و تجربیات متعدد و مشاهدات در ممالکی که این کار را کرده بودند و غره، توبه کردم از اینکه خیلی با عجله از تغییر خط گفتگو کنیم. تغییر دادن خط کار آسانی نیست. ما هنوز در زبان فارسی به نسبت برخی مملکتهاى دیگر، آن قدرها کتاب نداریم، ولی به هر حال آن مقدار هم که داریم چطور می‌شود به خط تازه نقل کرد، طوری که خرابکاری نشود. يك بار به تصادف با يك استاد دانشگاه

ترکیه، همسفر شده بودم. دیدم دل خونی دارد از این کار و صریحا به من گفت که ما از وقتی که خط را تغییر داده‌ایم، حتا مثلا شعرهای معاصر را نتوانسته‌ایم به آن خط منتقل کنیم. برای اینکه زبان استاندارد ندارد. بنده خودم گاه در کلمات خیلی عادی فارسی قائل می‌کنم و می‌بینم نمی‌دانم که به فتح درست است یا مثلا به ضم. بنده گمان می‌کنم که اگر فعلا دنبال این کار برویم، یعنی اینکه به قهرا رفته‌ایم. بچه‌ها مان، تازه آنهایی که مثلا کلاس پنج ابتدایی هستند، این خط را یاد گرفته‌اند. حالا بگذاریمشان کنار و یک خط دیگر یادشان بدهیم؟ تازه خط را یاد می‌دهیم که با آن چه کار کنند؟ خط برای این است که عده‌ای بخوانندش. حالا وقتی که خط را تغییر دادیم چی را بخوانند. شما اطعینان دارید که از عهده آن برآییم که تا گمان مثلا ۵۰ هزار کتاب چاپ کنیم؟ و هر کدام از اینها با دقت زیادی که زیر و زبیرش را سنجیده باشیم و یقین کرده باشیم که درست است یا نه. گمان می‌کنم به خوبی می‌شود فهمید که سودای محال است. در نتیجه خط را که تغییر دادیم، آن وقت باید بشنیم فکر کنیم که حالا چه کار کنیم، چه بخوانیم؟ اما البته یک کار ساده این است که در موارد لزوم از الفبای لاتین یا شاید خط دیگری بنا به قراری که می‌گذاریم استفاده کنیم. انتخاب این الفبا در آن موارد ضروری، فایده‌اش این خواهد بود که مقدار زیادی از مشکلاتی را که با آن سر و کار داریم رفع می‌کند. خود من در کتابهایی که می‌نویسم گاهی یک کلمه را، یک اسم خاص را، به مناسبتی طوری می‌نویسم یا یک کلمه انگلیسی یا فرانسه جایش می‌گذارم که خواننده شیرقم بشود که چه می‌خواهم بگویم. خوب این دقت را لازم داریم. استفاده از الفبای علمی یا بین‌المللی در موارد لزوم گمان می‌کنم رفع احتیاجمان را خواهد کرد. لافلاقل حالا تا مدتی احتیاجمان را رفع خواهد کرد.

گذشته از واژگان، یکی از مسائل زبان فارسی دستور زبان است. دستور زبانی که استاد نوشته‌اند، از معتبرترین دستورهایی است که در زبان فارسی نوشته شده و در زمان خود تحولی در دستور نویسی به حساب می‌آید. با وجود این گاهی خرده می‌گیرند و می‌گویند که در دستور نویسی اصل این است که دستور بر اساس زبان معاصر نوشته شود یا دست کم یکی از روشهای دستورنویسی این است. ولی در دستور زبان فارسی جناب عالی ظاهرا این نکته کمتر مورد نظر

قرار گرفته و حتا در شاهد مثالها به گفتار و ادبیات معاصر عنایتی نشده است بلکه بیشتر تکیه بر ادبیات قدیم دارد. این برداشت تا چه حد درست است؟

- عرض کنم که از جهتی درست است، از جهتی درست نیست. درست است از این نظر که آنجا به هر حال مثالهایی از زبان فارسی که با زبان قدیم فرق داشته باشد، وجود ندارد. اما من یک تغییر اساسی ایجاد کردم از نظر تعلیم و تربیت که غالباً ایران-شناسانی هم که برای من نامه نوشته‌اند روی آن تاکید کرده‌اند و آن ترتیب منطقی قواعد است. ترتیب منطقی قواعد عبارات است از اینکه هر نکته‌ای دنباله نکته قبلی و مقدمه نکته بعدی باشد. این نکته را برای



این گفتم که این کتاب دستور زبان برای کلاسهای اول و دوم متوسطه بود و خودم خیال می‌کردم آن قدر واضح است که همه بچه‌ها می‌فهمند. عملا بعضی جاها هم دیدم که این جنبه خودآموز دارد تا درسی پیش معلم. غالبا اگر هم معلم دخالت می‌کرد کار خراب می‌شد و بچه‌ها درست یاد نمی‌گرفتند. اما در واقع این دستور زبان یک چهارچوبی است. هیچ نکته اساسی در دستور زبان فارسی دیروز و امروز نیست که به کلی متفاوت باشد و جای آن باشد که جداگانه بحث کنیم. یک زبان ناچار وقتی که برای نوشتن به کار می‌رود ساختگی خواهد بود. به درجات مختلف ساختگی. در کتاب دستور زبان هیچ مطلبی نیست که بگوییم در ادبیات جدید پیدا نمی‌شود یا در ادبیات قدیم. نظر خودم این بود که برای کلاسهای بالاتر هم جلد مفصل تری بنویسم، چنان که در ممالک دیگر هم این کار را می‌کنند، و برای زبانشان تا دوره دبیرستان که تمام می‌شود، یک دوره کامل دستور زبان یاد می‌دهند. البته من مجال این کار را پیدا نکردم و به علاوه دیگران باید بیایند و خیلی کارهای دیگر بکنند.

حالا که بحث دستور زبان پیش آمده، گفتنی است که در آخر کتاب دستور زبان، استاد نوشته‌اند

«بایست» گذشته «باید» است. در جاهای دیگر آموخته‌ایم که «خواست» به معنای مال و ثروت در ادبیات فارسی آمده است، نه به معنای «خواست» و «تقاضا». از این قبیل بسیار می‌توان شاهد آورد. اما زبان شناسی جدید به این موضوع طور دیگری نگاه می‌کند. کاری ندارد که «خواست» به معنای مال و ثروت بوده است و مفهوم کاربرد عمومی امروز را ترجیح می‌دهد و درگیری بر سر این گونه مسائل را اطلاق وقت می‌شمارد. به نظر استاد آیا باید نظر تازه را پذیرفت یا همچنان به کاربرد کلاسیک واژگان و مفاهیم پیشین آنها - یعنی پیش از آنکه کلمه‌ای تغییر و تحول معنایی پیدا کند - اصرار ورزید؟

- اول باید به این نکته توجه کرد که زبان شناسی و گرامر دو چیز مختلف است. از اساس مختلف است. گرامر در اصطلاح علمی یک علم «نورماتیو» است. در واقع همان دستور زبان که به فارسی گذاشته‌اند، بد نیست. علم دستوری است. یعنی در گرامر یاد می‌دهند که چه بگو چه نگو. چه درست است، چه غلط است. این وظیفه

*** اصطلاحاتی که متداول می‌شوند، هر چقدر هم که از جهات مختلف بد باشند، به هر حال یکی بودن آنها شرط اصلی است.**

گرامر است بر اساس تعریفی که از آن می‌کنیم. اما زبان شناسی کاری ندارد به اینکه چه خوب است، چه بد است. تحقیق می‌کند درباره اینکه چطور هست. چرا این طور شد. علتش چه بود که این طور شد. متد علمی در اینجا تحقیق در حقیقت امور است چنان که هست نه چنان که باید باشد. اما خواه ناخواه زبان قواعدی می‌خواهد. این درست نیست که بگوییم هر کس هر جور تلفظ کرد قبول است. برای اینکه این، خودش موجب تشتت می‌شود و مانع این می‌شود که افراد بتوانند باهم ارتباط ذهنی برقرار کنند.

تحقیق ارزنده جناب عالی درباره وزن در شعر فارسی از کارهای ماندگار

در این زمینه است. به نظر استاد وزن در شعر فارسی تا چه حد سهم دارد و به طور کلی شعری را که فاقد وزن عروضی باشد، شعر می-داند و آیا رعایت وزن عروضی برای شعر هنوز امتیازی به حساب می آید؟

وزن یکی از وسایلی است که شاعر از آن برای بیان مقصودش استفاده می کند. این یک عامل بسیار موثری است و دلیلش همین که در همه زبانها و در همه دنیا شعر چنین ساختمانی دارد. به طریقی وزن دارد. حالا اگر شاعری نخواهد از این وسیله بسیار مفید و موثر استفاده کند، خودش مختار است، اما توقع زیادی از ما نداشته باشد که ما حتما خوشمان بیاید. چون خوش آمدن هم اختیاری است.

از نوآوریها و ابداعات استاد در کتاب وزن در شعر فارسی که به بگذریم، می توان گفت موضوع کتاب در واقع وزن در شعر کلاسیک فارسی است. از آنجا که جناب عالی هم به شعر کلاسیک فارسی تسلط دارید و هم در ادبیات و فرهنگ غرب صاحب نظر هستید، انتظار آن بود که فصلی هم به وزن نیمایی در کتاب وزن در شعر فارسی اختصاص می-

* در مورد فرهنگستان، متاسفانه چاره ای نیست جز اینکه کمی عیب بگیریم و بگوییم کم کار شده است.

یافت. بر نیامدن این انتظار را چگونه می توان تغییر کرد؟

کتابی که بنده درباره وزن شعر فارسی نوشتم بحثی است درباره ادبیات قدیم، یعنی آنچه به آن کلاسیک می گویند. کلاسیک یعنی چیزی که مورد قبول واقع شده و تأیید تدریس است. خود کلمه کلاسیک گویا با کلاس ارتباط دارد. خوب، آنجا موضوع بحث درباره سبک جدید نبود. می خواستم در-باره قواعد شعر پنج هزار شاعر در زبان فارسی بحث کنیم، یاد بگیریم و یاد بدهیم. اما جزوهای هم تهیه کرده بودم که نمی دانم چه کارش خواهم کرد. خیلی مختصر و ساده شامل اصول و کلیات برای وزن شعر فارسی کلاسیک و ضمناً بحث مختصری تا آنجا که لازم بود برای انواع وزنهای جدید،

که اگر فرصت کنم چاپش خواهم کرد، با تیراژ زیاد که همه بچه ها بخوانند و بفهمند. اما وقتی می گویم وزن شعر، مرادمان «صوت شعر» است نه کتابت آن. صوت امری فیزیکی است، یعنی در عالم خارج واقع می شود. قواعد زبان یک مقداری با علم «آکوستیک» مربوط است، یعنی علم اصوات. کاری که من کردم این بود که مطلب به این سادگی را که این قدر قدر بفرنجش کرده بودند، و مبالغه نیست اگر بگوییم هیچ کس اینها را بلد نبود...

تمام آن دستگاه عروضی که چیده اند، به کلی پایه اش سست و جفنگ است؛ به دلیل اینکه خود قدما کسانی مثل خواجه نصیر طوسی توجه به این نکته کرده اند که «فعلون، فعلون، فعلون، فعلون» لازم نیست



حتماً با این کلمات باشد. «مضاعیان، مستفعلن، فاعلن» هم همان است. بنابراین اساساً اینکه اینها را در یک وایره بکشوند، مترز لعل می شود. آن قسمت صوت هم که صفات معینی دارد نه اختراع بنده است، نه اختراع آقای شمس قیس رازی، نه دیگری. در عالم خارج و در طبیعت وجود دارد. صوت اجزاء یا صفات مختلفی دارد. از آن جمله امتداد، زیر و بم، رنگ، صوت و غیره. در زبان فارسی و عربی و البته ایران قدیم و سانسکریت یکی از صفات صوت را که امتداد باشد در نظر گرفتند و بنا بر آن گذاشتند. به علت اینکه زبان برای چنین چیزی مناسب بوده اقتضای خود زبان بود و مستعد بود برای اینکه وزنش مبتنی بر کمیت باشد نه کیفیت. در انگلیسی و روسی، مبتنی بر کیفیت است. بنای وزن شعر کلاسیک بر کمیت است. حالا اگر ما می خواهیم وزن تازه ای اختراع کنیم باید ببینیم چنین زمینه ای وجود دارد که یکی از خواص یا صفات صوت را مبنا قرار دهیم که یک نوع وزن تازه ایجاد شود. مساله جنبه علمی دارد و البته یک مقدار هم ذوقی است. ما یا کمیت را قبول داریم یا کیفیت را. اگر کمیت را قبول داریم، وزنهای همین وزنهای است که خوشبختانه یا بد-بختانه آن قدر دامنه اش وسیع است که در

هیچ زبانی چنین دامنه وسیعی ندارد. یا یکی از استادان معروف و مهم فرانسه صحبت می کردم. به او گفتم وزن شعر فارسی خیلی متنوع است. گفت مثلاً چند وزن دارید. گفتم صد و پنجاه شصت تا. گفت اگر وزنهای شعر را در تمام زبانها روی هم بگذارند، این قدر نمی شود. متریک یونانی و لاتین خیلی ساده تر است. البته قواعد و اصول و خرده کاری در همه زبانها پیدا می شود. نکته دیگر سیر تکاملی زبانهای مختلف است که از روی آثار قدیمی که در دست است می توانیم حکم بدهیم به اینکه در بسیاری از زبانها ابتدا وزن، کمی بوده است. بعد تبدیل شده است به کیفی. مثل انگلیسی، آلمانی و روسی. در فارسی، مرحوم دهخدا یک قطعه ای ساخته بود در مجله صور اسرافیل که: «خاک تو سرم بچه به هوش آمده، بچه بخواب به سر دو گوش آمده.» خوب این وزن عروضی ندارد. به این معنا که اگر همان طور که تلفظ می-شود بخوانیم کلمه خواب در «بچه بخواب» با تلفظ ادبی فرق دارد: «دیشب به سیل اشک ره خواب می زدم» که به کلی کمی است. تصنیفهای عامیانه غالباً کیفی است. مثلاً «دیشب که بارون اومد - یارم لب بون اومد.» که در آن تلفظ یارم با تلفظ همین کلمه در شعر مثلاً حافظ به کلی فرق دارد. اگر این مبنا را بگیریم خواه ناخواه یک در دیگر باز می شود.

به جز شیوه قدما، یعنی شعر موزون کلاسیک فارسی، شیوه های دیگری هم در شعر فارسی - از شما به بعد مطرح شد. یا توجه به آنچه تا اینجا بحث مطرح شده، چنین استنباط می شود که استاد با شیوه شما و شیوه های دیگری که شاعرانی چون شاملو در پیش گرفتند موافق نیستند؟

بنده شیوه دیگری نمی بینم. جز اینکه به جای «موزون» به «شبه موزون» قناعت کنیم. شعر «نامر تب»، یعنی مقداری مسامحه کنیم در اینکه این کلمات درست باشد. بسته به ذوق جامعه است. باز هم حرف خواجه نصیر را تکرار می کنم که تصریح می کند که مساله لذت بردن از وزن، بسته به این است که در چه جامعه ای باشد و چه زبانی. آنچه در یک زمان بین قومی مستحسن است، پیش همان قوم در زمان دیگری نامستحسن خواهد بود. سلیقه یک قوم با قوم دیگر فرق می کند. ظاهراً قواعد شعر عرب را گرفتیم، اما در واقع ایرانیان سرانجام نتوانستند با سیاق طبع، شعر عربی را موزون حساب کنند. برای اینکه «ازاحیف»، یعنی انحراف از اصل، در شعر

عربی خیلی زیاده از فارسی است. در فارسی، قواعد خیلی سخت و خشک و بی رحم است.

از سخنان استاد چنین می توان برداشت کرد که وزن را جزء ذاتی شعر می دانند. ولی عده ای را عقیده بر این است که شعر بدون وزن عروضی هم می تواند شعر باشد.

- وزن وسیله بسیار مفید و مناسبی است در ایجاد حالت استحسان و لذت بردن. اگر کسی نمی خواهد از آن استفاده بکند، نکند، دعوائی نداریم. حالا اسمش را شعر بگذاریم یا نگذاریم مسأله اسم گذاری است، فرقی نمی کند، یا اسمش را بگذارید شعر منثور یا نثر منظوم. از این قبیل چیزها. البته در دنیا و در زبانهای دیگر این تجربه را کرده اند، اول از فرانسه آمد یا از انگلیسی، از کارهای شکسپیر که یکی از قیود که تساوی مصراعها باشد، در آن وجود ندارد. ولی در هر حال در همه زبانها این دو نوع هست. یعنی شعر آزاد شعر منظوم مرتب. بعضی شاعران هر دو کار را می کنند.

استاد هیچ وقت شعر معاصر می خوانند و هیچ گاه از آن لذت برده اند؟

- نه. يك مطلب قابل توجه وجود دارد، اینکه فکر شعر نو و شعر آزاد گفتن از کجا ناشی می شود. عراق نیست اگر بگویم هفتاد درصد بچه ها نمی توانند بخوانند، معلمان هم نمی توانند بخوانند. اینکه باغبان بی سوادی که يك کلمه نمی تواند بتویسد ولی وقتی با من صحبت می کند، شعر می خواند و درست می خواند، این سنت باقی مانده تا نسل قبلی. در نسل جدید به نظر من خیانتی به زبان فارسی شد و آن اینکه خواستیم ادای تعلیم و تربیت آمریکایی را درآوریم و دستور دادیم که مطابق نظریه دیوئی بچه ها درس حفظی نداشته باشند. خود دیوئی بعد از این نظریه برگشت ولی ما این گرفتاری را داشتیم. ما بچه که بودیم می رفتیم توی کلاس، شعر سعدی را به ما می دادند حفظ می کردیم و اگر اشتباه می کردیم، معلم اشتباهان را رفع می کرد و در نتیجه این ملکه ذهنمان می شد که وزن شعر را ادراک کنیم، موزون را از ناموزون بشناسیم. ولی از وقتی که قرار شد بچه ها شعر حفظ نکنند، وزنش را نمی فهمیدند. بعد کم کم چه بسیار برخوردیم به معلمهایی که در کلاس ۵ و ۶ داستان درس می دادند، شعری را که می خواندند وزن آن را نمی فهمیدند. در سالهایی که در دانشکده ادبیات درس می دادم، این نکته را تجربه کردم.

پیدایش شعر نو را نمی توان صرفاً به حساب فهمیدن وزن شعر به وسیله معاصران گذاشت. رویکرد شعرای فارسی زبان به آن و استقبال گسترده ای که از قالب تازه شعر به عمل آمد، همه ما را بر آن می دارد که در پی یافتن علل و دلایل دیگر و احتمالاً عمیق تری در این زمینه باشیم. شاید نتوان چنین حکم کرد که شعر نو صرفاً دیالوگ و رابطه سرایندگان و خوانندگان است که وزن نمی شناسند.

- بله، علت های علمی دارد در طی تاریخ. ولی نخواستیم خیلی وارد جزئیات شویم. اشاره کردم که در بعضی زبانها مبنای وزن بر کمیت است و بعضی دیگر به کیفیت. در زبان فارسی سه حرف صدادار بلند داریم و سه حرف صدادار کوتاه. نسبت زمانی این دو نوع، يك به دو است. این آسانترین و ساده ترین نسبت است. نسبت سه چهارم را که نمی شود در حرف زدن به کار برد. تمام زبانهایی که شعر کمی داشته اند مثل یونانی قدیم، مثل لاتینی، همه بر این مبنای بوده است. با همین نسبت که گرامر نویسان یونان رساله ها دارند در این باب. وزن در زبان لاتین کمی بوده است، ولی در زبان ایتالیایی که باقی مانده زبان لاتینی است وزن کمی شده است. در انگلیسی و آلمانی هم به همین طریق. بنابراین یکی از تحولاتی که زبانهای هندو اروپایی می کنند این است که امتداد از میان می رود. تفاوت امتداد، حالا که از میان رفته است پس وزن شعر نداریم. شعر فردوسی را که می خوانیم اگر قطع نظر بکنیم از مراعات دقیق تفاوت امتداد کوتاه و بلند، موزون نیست. حالا چه می شود کرد که موزون شود. یگانه چیزی که به نظر من الان می رسد که مبنای وزن شعر قرار بگیرد، البته اگر بخواهیم تلفظ زنده و جاری فارسی را در نظر بگیریم، می شود همان تصنیفهایی که گفتم، که در خواندن آنها تاکید می کنیم روی هجاهای معینی، یعنی به جای اینکه این هجاها با هم اختلاف کمی داشته باشند اختلاف کیفی دارند، از حیث صدا. اما در فارسی فقط شعرهای فکاهی و عامیانه به آن طریق گفته شده. من گمان می کنم که این هم وسیله خوبی خواهد بود.

آرینه
هر ماه منتشر می شود.

آثار

دکتر پرویز ناقل خانلری

الف: شعر

ماه در مرداب

ب: تحقیق ادبی و علمی

روان شناسی (۱۳۱۷)

تحقیق انتقادی در عروض فارسی (۱۳۲۷)

وزن شعر فارسی (۱۳۳۷) و چند چاپ دیگر

زبان شناسی و زبان فارسی (چاپ اول

۱۳۴۳) و چند چاپ دیگر

مخارج العروف ابن سینا (تصحیح متن و

ترجمه و تعلیق به فارسی)

تاریخ زبان فارسی (۵ جلد) دو جلد آن

به زبان انگلیسی در دهلی ترجمه و چاپ

شده است.

در تصحیح دیوان حافظ

شعر و هنر

فرهنگ و اجتماع

چند تصحیح و تنقیح متون

غزلهای حافظ شیرازی (از روی قدیمترین

نسخه)

دیوان شمس الدین محمد حافظ (با مقابله

چهارده نسخه کهن)

سنگ عیار (۵ جلد)

قرائنه (منتخب رباعیات شاعران مشهور)

۵ - ترجمه

چند نامه به شاعری جوان (ریلکه شاعر

آلمانی) چند چاپ

دختر سروان (از پوشکین)

شاعرکارهای هنر ایران (آرتور اپهام پوپ)

قریستان و ایزوت (از ژوزف بدیه)

۵ - کتابهای درسی

دستور زبان فارسی

تاریخ ایران پیش از اسلام

تاریخ ایران بعد از اسلام

در باره وزن شعر فارسی

۳ - منتخب «شاهکارهای ادبیات فارسی»

یوسف و زلیخا (از تفسیر تربیت جام)

رستم و سهراب (از شاهنامه)

سفرنامه (از ناصر خسرو)

۳ - درباره ادبیات فارسی معاصر

نثر معاصر ایران (نخستین کنگره

نویسندگان ایران ۱۳۲۵)

نقد ادبی (سلسله مقالات در محله سخن)

بست و بلند شعر نو (سلسله مقالات در

محله سخن)

ح - مقالات

بیش از ۳۰۰ مقاله درباره ادبیات و هنر

در محله سخن